

دگردیسی در فرهنگ سیاسی ترکیه و غلبه گفتمان اسلام‌گرایی میانه‌رو

سید احمد موثقی^۱

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

جعفر نوروزی نژاد

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۵ - تاریخ تصویب: ۹۱/۲/۲۰)

چکیده

واکاوی پیروزی و تداوم گفتمان اسلام‌گرایی میانه‌رو بر دیگر گفتمان‌های موجود در ترکیه در یک محیط اجتماعی که نزدیک به یک قرن در آن غربی‌سازی و سکولارگرایی مهم‌ترین مبنای تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده، محوری‌ترین بحث مقاله پیش رو است. این مقاله فراتر از بحث‌های ایدئولوژیک موجود، در پی واکاوی نحوه شکل‌گیری این تغییر بنیادین به‌عنوان یک فرایند طولانی در این کشور است. در همین زمینه، پرسش مطرح در این مقاله این است که: مهم‌ترین عامل غلبه گفتمان اسلام‌گرایی میانه‌رو بر دیگر گفتمان‌های موجود در ترکیه چیست؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه اصلی مقاله این است که: دگردیسی در فرهنگ سیاسی ترکیه در سایه تعدیل شکاف‌های موجود در این کشور مهم‌ترین عامل غلبه این گفتمان در این ساختار سیاسی و اجتماعی سکولارگرایی ژاکوبینیستی است.

واژگان کلیدی

اسلام‌گرایی میانه‌رو، توسعه اقتصادی، شکاف‌های اجتماعی ترکیه، فرهنگ سیاسی ترکیه

مقدمه

پیروزی حزب عدالت و توسعه در ترکیه، پیروزی گفتمان اسلام‌گرایی میانه‌رو در مقابل گفتمان سکولار ژاکوبینیستی با شاخصه حذف اسلام از سپهر عمومی بود. پیروزی این گفتمان، غلبه مدرنیته ملازم با اسلام بر گفتمان مدرنیته بدون اسلام بود؛ اما آنچه در این میان بارزتر از همه است، چگونگی روند پیروزی این گفتمان در ساختاری است که نزدیک به یک قرن، حذف دین از عرصه عمومی و غلبه دولت بر آن را سرلوحه برنامه‌های خود نهاده است. بالا آمدن حزبی با ویژگی‌های حزب عدالت و توسعه و تداوم این ماندگاری در عرصه قدرت و تأثیر این نیروی جدید بر تغییرات شدید در عرصه‌های داخلی و خارجی ترکیه همگان را با این پرسش مواجه کرده است که چه عاملی سبب این پیروزی و ماندگاری شده است؟ هر یک از تحلیلگران سعی کرده‌اند با واکاوی قسمتی از یک روند بزرگ و تاریخی، گوشه‌ای از آن را آشکار کنند، ولی ضعف اصلی اکثر تحقیقات در این زمینه، درک نکردن این تغییرات در یک فرایند تاریخی است. پیروزی اسلام میانه‌رو در یک مجموعه سکولار، نه اتفاقی است و نه تحت شرایط الزام بوده است، بلکه حاصل تغییرات اساسی است که ریشه در تغییر بنیادهای اندیشه و ساختارهای جامعه مدنی دارد که هر کدام از این موارد خود تحت تأثیر فشارهای اتحادیه اروپا و توسعه اقتصادی است که از دهه ۱۹۸۰ دنبال شده است. در این تحقیق در تلاش خواهیم بود تغییرات اتفاق افتاده در این کشور را که سبب تغییر روبنای سیاسی شده بررسی کنیم و در نتیجه فرضیه زیر را به بوتۀ آزمایش بگذاریم:

دگرذیسی فرهنگ سیاسی ترکیه در سایه تعدیل شکاف‌های اجتماعی موجود در این کشور مهم‌ترین عامل غلبه گفتمان اسلام‌گرایی میانه‌رو بر دیگر گفتمان‌هاست.

مفهوم فرهنگ سیاسی

امروزه از فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای کیفی شامل ارزش‌ها، فراورده‌های هنری، مذهبی، فلسفی، و تجلیات فکری، ذوقی و عاطفی یاد می‌کنند که ضامن حیات جوامع انسانی و تمدن بشری است. بر همین مبنا فرهنگ سیاسی عبارت است از تلقی مردم و جهت‌گیری آنها نسبت به نظام سیاسی و کارکردهای آن که در این زمینه انگاره‌ها و ایستارها نسبت به اقتدار، مسئولیت‌های حکومتی و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند. فرهنگ سیاسی محصول تاریخ نظام سیاسی است که ریشه در رفتار عمومی و نیز تجربه‌های شخصی دارد (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۸۰).

در واقع یک نظام سیاسی تنها از ساختارها تشکیل نمی‌شود، بلکه شامل مجموعه‌ای از طرز فکرها و رفتارهای کم‌وبیش به هم پیوسته‌ای است که به آن فرهنگ سیاسی می‌گویند که متأثر از

فرهنگ عمومی جامعه است. ضمن آنکه محصول عملکرد نظام سیاسی و برابندی از رفتار عمومی، سلیقه‌ها و تجربه‌های شخصی نیز محسوب می‌شود. نگرش و جهت‌گیری سیاسی جامعه نسبت به پدیده قدرت، حکومت و نظام سیاسی و همچنین کیفیت خواست‌ها و تکالیف متقابل میان مردم و حکومت در فرهنگ سیاسی بررسی می‌شود. زیرا این فرهنگ مجموعه‌ای از ایده‌ها و ارزش‌هاست که عمل سیاسی در قالب آن رخ می‌دهد (اخوان کاظمی، ۱۳۸۷: ۱۳۴). همچنین فرهنگ سیاسی ایستا نیست، بلکه دگرگونی ایستارها بر اثر تغییر داده‌ها و به‌طور کلی رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌تواند عناصر فرهنگ سیاسی را متأثر کند و به تحولاتی در جهت‌گیری‌های مردم بینجامد. باید توجه داشت که فرهنگ سیاسی می‌تواند با تحمیل الگوها و ارزش‌های غیرارادی، کنش‌های افراد را به‌عنوان بازیگران سیاسی تحت تأثیر قرار دهد. از سوی دیگر فرهنگ سیاسی بر روند نوسازی و شکل‌گیری جریان‌ات سیاسی و جنبش‌ها در آن جامعه تأثیرگذار است (قوام، ۱۳۸۲: ۷۵).

الموند و وربا، سه نوع فرهنگ سیاسی، یعنی فرهنگ سیاسی سنتی (محدود)، فرهنگ سیاسی مشارکتی و فرهنگ سیاسی تبعی را شناسایی کردند. فرهنگ سیاسی محدود مبتنی بر بی‌اعتنایی و جهل نسبت به دولت ملی و سرفروبرده در واحدهای محلی متعلقه مثل قبیله یا روستاست. فرهنگ سیاسی تبعی، برعکس با آگاهی از نظام سیاسی ملی همراه است، اما مردم نسبت به آن حالتی کاملاً انفعالی دارند. افراد نسبت به نظام سیاسی، احترامی همراه با ترس دارند و بر این باورند که قادر به مشارکت در عملکرد آن نیستند. از سوی دیگر فرهنگ مشارکتی بر اراده شهروندان و اعمال کامل حقوق و تکالیفشان در تصمیمات سیاسی استوار است (برتران بدیع، ۱۳۷۶: ۵۳). البته هیچ‌کدام از انواع فرهنگ سیاسی به‌طور خالص وجود ندارد، اما فرهنگ سیاسی مشارکتی، بستر منطبق بر دموکراسی پیشرفته و موجد تشکیل نهادهای مدنی و ضامن کارایی آنهاست. البته در پژوهش‌های متأخر فرهنگ مدنی که به‌عنوان ترکیبی از فرهنگ تبعی و مشارکتی است، ضامن دموکراسی دانسته شده است. در فرهنگ مدنی، فرهنگ سیاسی مشارکتی از طریق جهت‌گیری‌های تبعی و محدود نسبت به مسائل سیاسی متوازن می‌شود و بر این اساس افراد به اندازه کافی در امور سیاسی فعال‌اند؛ اما در همه موارد مشارکت قادر به تأثیرگذاری بر رفتار نخبگان سیاسی نیستند (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۳۴).

شکاف‌های موجود در جامعه ترکیه

دولت ترکیه فعلی وارث امپراتوری عثمانی است. دولت عثمانی بسیاری از مفاهیم و ارزش‌های جامعه کنونی ترکیه را شکل داده و بسیاری از شکاف‌های موجود در جامعه ترکیه فعلی از همان شکاف‌های دولت عثمانی به ارث رسیده است. بنابراین فهم بسیاری از مشکلات فعلی

ترکیه در روندی تاریخی ریشه دارد که از دوره عثمانی شکل گرفته و بعد از فروپاشی آن همچنان ادامه دارد. در زیر به چهار شکاف اصلی که فرهنگ سیاسی ترکیه متأثر از آنهاست می‌پردازیم.

۱. شکاف اسلام - سکولاریسم

شکاف اسلام - سکولاریسم مهم‌ترین شکاف اجتماعی در تاریخ جمهوری نوین ترکیه بوده است. این شکاف که حاصل کارکرد دو دولت (عثمانی - ترکیه نوین) بوده، مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عنصر تأثیرگذار بر فرهنگ سیاسی ترکیه است. ماهیت دوره عثمانی که بیش از شش قرن به طول انجامید، مبتنی بر اسلام بود. اسلام تنها عامل توجیه‌بخش، مشروعیت‌دهنده و یکپارچه‌کننده امپراتوری عثمانی بود. این کشور سال‌ها با نام گسترش اسلام و دفاع از آن مبارزه کرد. وجود خلیفه در مرکز حکومت نشان از قدرت اسلام سیاسی در این دوره طولانی داشت. به عبارت بهتر، اسلام سیاسی تنها ایدئولوژی مشروع در این دوره تلقی می‌شد.

مهم‌ترین عامل شکل‌گیری این شکاف اجتماعی در عملکرد نخبگان کمالیست در دوره جمهوری نوین ریشه دارد. مصطفی کمال در سال ۱۹۲۳، با تأسیس حکومت خود، نهاد خلافت را منحل کرد و مدیریت امور دینی را با هدف سلطه کامل بر مساجد به وجود آورد و همه عاملان دینی به مستخدمان دولت مبدل شدند. همه سلسله‌های صوفی ممنوع اعلام شدند. به طور کلی سوء ظن عمیق به دین به عنوان عامل اصلی مشکلات اجتماعی و اقتصادی کشور در سکولاریسم مصطفی کمال مفروض بود و در نتیجه نهادهای کمالیستی در راستای کاستن از نقش اجتماعی دین در جامعه می‌کوشیدند. کمالیست‌ها مدرنیته را به عنوان شیوه‌ای از زندگانی فارغ از دین تعریف کردند و از این رو حکومت به منظور فروکاستن از نقش دین در جامعه، هر گونه فعالیت اسلامی را تفرقه‌افکنانه، ضدملی و ضدمدرن توصیف کرد. بدنام کردن اسلام بدین گونه امکان ارائه تعریفی از سکولاریسم با عنوان مدرن، مترقی، ملی و رهایی‌بخش فراهم ساخت (یاووز، ۱۳۸۹: ۲۵۴) و بدین ترتیب به ماده خامی برای ترسیم مرز بین جامعه و حکومت مبدل شد.

سکولاریزاسیون در ترکیه سبب نوعی جدایی بین مردم و حکومت شده است و از سوی دیگر نوع سکولاریزاسیون در ترکیه به دلیل اینکه اسلام ذاتاً دینی سیاسی است نگاه به شدت ضددینی دارد و از گونه‌ای متفاوت با جوامع مسیحی است. از آنجا که اسلام برای اکثریت جمعیت ترکیه، سرچشمه اخلاق و هویت است، ایراد فشار برای خلق سپهرهای سیاسی و عمومی فارغ از همه اشکال هویت و اخلاق اسلامی برای ترکیه نوین همیشه مشکل‌ساز بوده و سبب قطب‌بندی کشور بین دو جناح سکولار و اسلام‌گرا شده است (یاووز، ۱۳۸۹: ۲۴۱-۲۴۰) که

این دو جناح به‌خصوص در هر دوره که فضا برای رقابت فراهم شود، رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند و فضای کشور کاملاً قطبی می‌شود.

نکته شایان توجه در این است که در جوامعی که دین و سنت غالب‌اند حکومت می‌کوشد خود را علیه نفوذ دین با سکولاریسم همسو کند و برای تعمیق آن به‌خصوص در خلأ کثرت‌گرایی نهادینه دینی، گزینه‌ای جز خلق تکیه‌گاه عقیدتی نهادینه ندارد. کمالیست‌ها هم سعی کردند با نهادینه کردن اصول کمالیستی به آن تکیه کنند، ولی این راهکار نتوانست در بلندمدت حلال مشکلات آنها باشد. در کل تعارض بین سکولاریسم و اسلام‌گرایی هنوز بافت اصلی سیاست ترکیه را تشکیل می‌دهد. تعارض موجود بر سر ارزش‌های هنجاری بیش از آنکه مربوط به سکولاریزاسیون به عنوان یک فراگرد باشد، به سکولاریسم ایدئولوژیک مربوط می‌شود (Selcuk, 1999: 45-49). از نتایج بدیهی این عملکرد، تلقی اسلام سیاسی به‌عنوان شکستی برای کمالیسم و شکست اسلام‌گرایی به‌عنوان توفیقی برای کمالیسم از سوی دیگر است. این تحلیل دوجبهی به یکی از مدل‌های غالب در مطالعات ترکیه مبدل شده است.

۲. شکاف مرکز-پیرامون

در کنار شکاف اسلام - سکولاریسم در ترکیه که تحت تأثیر مهندسی مدرنیته کمال آتاتورک و جانشینانش شکل گرفت، شکاف دومی که فرهنگ سیاسی ترکیه تحت تأثیر آن قرار دارد، شکاف مرکز-پیرامون است.

این شکاف نیز همانند مورد قبلی سابقه تاریخی داشت و پیشینه‌اش به قبل از تأسیس جمهوری می‌رسد؛ ولی تحت تأثیر شرایط جدید جمهوری آتاتورکی بازتولید شد. در دوره عثمانی به‌خصوص از اواخر قرن هجدهم به بعد، هنگامی که دولت عثمانی در مرکز تضعیف می‌شد، رژیم‌های اربابان زمین‌دار در آناتولی غربی توسط اعیان و اشراف محلی در حال شکل‌گیری بود. قانون اراضی ۱۸۵۸ نظم میری را حفظ و به دولت کارکردهای تنظیم‌کننده گسترده‌ای واگذار می‌کرد و متصرفان اراضی میری را قادر به انتقال یا فروش حقوقشان به دیگران کرده و بدین ترتیب نظام میری را به ملک‌داری خصوصی نزدیک‌تر می‌کرد (parvin and hic, 1984: 212). در طول جنگ جهانی اول نیز تجاری شدن کشاورزی و نیز به خود اختصاص دادن املاک و فرصت‌ها و دارایی‌های اقتصادی که توسط جمعیت‌ها و اقلیت‌های یونانی و ارمنی‌ها شده بود یک طبقه سرمایه‌دار بومی را ثروتمند کرد (Keydar, 1981: 13-14).

با تأسیس جمهوری و روند نوسازی دنبال‌شده توسط آتاتورک گمان می‌شد که روند قدیمی ارباب و رعیتی و مرکز-پیرامونی تغییر شدید و سریعی یابد. برداشت کمالی از نوسازی، به‌طور عمده دربرگیرنده اخذ نهادهای فرهنگی و سیاسی غربی بدون هیچ‌گونه تغییر

رادیکال در ساختار اجتماعی بود (موتقی، ۱۳۸۰: ۱۷۳-۱۷۲). نوسازی از بالا یا اصلاحگری روبنایی از دهه ۱۹۲۰ به بعد توسط رژیم به‌طور فزاینده اقتدارگرا اجرا شد (Keydar, 1981: 20-21). رژیم کمالی میزان زیادی از تداوم گذشته و حداقل انقطاع از قدمت را حفظ کرد. ائتلاف یا نخبگان حاکم در جمهوری ترکیه مرکب بود از نظامیان، بوروکراسی اداری و روشنفکران، که همراه نخبگان روستایی، شامل اشراف و بزرگان، زمین‌داران، طبقه تجاری تازه در حال ظهور در ترکیب با یکدیگر وحدت و ثبات دولت - ملت جدید را تأمین می‌کردند. دهقانان و طبقات فرودست شهری و روستایی، هر دو (اکثریت مردم) از فرایند نوسازی سیاسی و اقتصادی محروم مانده بودند و علی‌رغم ادعای مردم‌گرایی رژیم، توده مردم مشارکت نداشتند و غیرسیاسی شده بودند (موتقی، ۱۳۸۰: ۱۶۶). بدین ترتیب مشارکت اجتماعی و سیاسی دهقانان که بیش از ۷۵ یا حتی ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند نادیده گرفته شد.

بررسی تغییرات اقتصادی - اجتماعی یا همان نوسازی در ترکیه نشان می‌دهد که نخست، نخبگان جدید کمالیستی ایدئولوژی اقتصادی - اجتماعی روشنی نداشتند و در پی آن، درصدد تغییرات اساسی و ساختاری نبودند؛ و دوم، تأکید بر نوسازی و اصلاحات فرهنگی و سیاسی، بدون تأکید همزمان بر توسعه اقتصادی و صنعتی و اجرای اصلاحات اساسی و ضروری در حوزه اقتصاد بود. دهقانان و طبقات متوسط و فرودست در فرایند نوسازی و در تصمیم‌گیری‌ها تأثیری نداشتند و منافع آنها نادیده گرفته شد. علاوه بر این نخبگان جدید با حفظ ساختار اجتماعی کهن در پیوند با اربابان زمین‌دار و تجار و متحدان خارجی آنان جهت‌گیری داشتند و مانع اصلاحات ارضی و هر گونه تغییر اساسی و ساختاری در زمینه منافع ملی شدند. در نتیجه شبه‌نوسازی همراه با نظامی نیمه‌فئودال در جهت حفظ وضع موجود همزیستی پیدا کرد (موتقی، ۱۳۸۰: ۱۷۴).

با گام گذاشتن به‌سوی صنعتی شدن به‌خصوص بعد از دهه ۳۰ تا ۴۰، به‌تدریج مهاجرت مردم از مناطق روستایی به مناطق شهری افزایش یافت. مهاجرت اغلب به‌دلیل پیدا کردن کار و به‌خصوص کار در کارخانه‌های شهری بود. صنعتی شدن دولت‌سالارانه یک فرایند کاپیتالیستی بود که در آن فعالیت‌های اقتصادی دولت سرچشمه انباشت سرمایه خصوصی بود. در این روند، استعمار کارگر روزمزد در صنایع دولتی و نیز خصوصی تشدید شد. کارگران مجبور به کار در ساعات طولانی در مقابل پرداخت اندک بودند، درحالی که اتحادیه کارگری غیرقانونی و اعتصابات ممنوع بود. اطلاعات موجود نشان می‌دهد که در طول دوره کمالیستی حدود دو و نیم میلیون خانوار دهقانی کوچک یا فقیر و محروم تحت سلطه چند هزار خانواده زمین‌دار بسیار ثروتمند قرار داشتند. این نابرابری گسترده در مالکیت و کنترل، زمین‌داران بزرگ را قادر به تسلط بر ساختار اقتصادی - اجتماعی روستایی کرد (Berberoglu, 1982: 55-60). بدین ترتیب

تغییرات ساختاری مورد انتظار تا دهه‌های بعد در ترکیه در حوزه‌های اقتصادی - اجتماعی صورت نگرفت و دهقانان و طبقه کارگر رو به رشد از فرایند نوسازی و رشد اقتصادی بهره نبردند.

این شکاف در جهت‌گیری و گرایش مردم ترکیه به سوی نظام لائیک مؤثر افتاد. با شروع نظام چندحزبی، گرایش به احزابی که جهت‌گیری و ایدئولوژی طبقات فرودست را پی می‌گرفتند تغییر یافت، به طوری که وضعیت احزاب در ترکیه در اصل بازتاب شکاف‌های سیاسی - جامعه‌شناختی موجود از جمله شکاف در این کشور است. این وضعیت با اقدامات نتولیرال اوزال در دهه ۱۹۸۰ ادامه یافت. مهم‌ترین تغییر جدی در قشر بندی ترکیه در دهه‌های ۸۰ تا ۹۰ توسط اقدامات اوزال انجام گرفت که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۳. شکاف ترک - کرد (شکاف قومیتی)

ترکیه نیز مثل همه جوامع در حال گذار، دارای هزارتویی از شکاف‌های اجتماعی، از جمله شکاف‌های قومی - زبانی است. شکاف قومی اغلب در جوامعی وجود دارد که سابقه امپراتوری داشته یا مهاجرپذیر بوده باشد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۰۲). ترکیه نیز از این اصل مستثنا نیست؛ زیرا هم بازمانده امپراتوری عثمانی است و هم محل مهاجرت اقوام مختلف در طول تاریخ بوده است. در این میان، قوم کرد بزرگ‌ترین اقلیت این کشور، بازمانده‌ای از دوران امپراتوری است. کردها حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد از جمعیت ۷۰ میلیون نفری ترکیه را تشکیل می‌دهند (نقدی‌نژاد، ۱۳۸۷).

در زمان امپراتوری عثمانی، قوم کرد به دلیل اینکه عمده‌ترین ملاک تمایز در این امپراتوری مذهب بود، احساس غریبگی و بیگانگی نداشت. در اواخر دولت عثمانی، گروه روشنفکران کرد در کنار ملی‌گرایان ترک فعالیت می‌کردند و در حزب اتحاد و ترقی که در سال ۱۸۸۹ تأسیس شده بود شرکت داشتند. این دوره را می‌توان دوره همزیستی مسالمت‌آمیز ملی‌گرایان نام نهاد (یونسی، ۱۳۸۷: ۶۹).

آنچه سبب شد شکاف قومیتی در ترکیه فعال شود کمالیسم جمهوری نوین ترکیه بود. ناسیونالیسم کمالی منشأ قومی و نژادی و بالاتر از همه سرزمینی داشت. ملت ترک این طور تعریف می‌شد که دربرگیرنده همه ترک‌هایی است که در مرزهای موجود جمهوری زندگی می‌کنند (موثقی، ۱۳۸۱: ۱۵۹-۱۵۷). اندیشه غربی‌سازی آتاتورک کل رویکردهای آن را جهت می‌داد. کمالیسم آتاتورک بر دو جبهه جهت‌گیری شده بود: نخست، علیه اسلام‌گرایان و گروه‌های مذهبی؛ و دوم، علیه قومیت‌های غیرترک و به‌خصوص کردها. در این میان معاهده لوزان نیز در این نوع جهت‌گیری به آتاتورک کمک کرد؛ زیرا در این معاهده اقلیت‌ها براساس مذهب تعریف می‌شدند، نه براساس قومیت و همین سبب شد که ترک‌ها، کردها را ترک‌های کوه‌نشین

بنامند و آنها را ترک به حساب بیاورند و اجازه حضور زبان کردی و جلوه های ویژه فرهنگی آنها را در حوزه عمومی ندهند.

از همان آغاز تنش هایی بین کمالیسم به عنوان نماینده پان ترکیسم و ملی گرایان کرد صورت گرفت. از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۹ در اثر سختگیری های دولت ترکیه، سلسله شورش هایی در میان کردها علیه دولت مرکزی به وقوع پیوست (موسوی و نورالدین، ۱۳۸۳: ۱۰۰). در دوره بعد از اواخر سال های دهه ۱۹۴۰ به دلیل ورود ترکیه به سیستم چندحزبی، دولت رویه ملایم تری نسبت به کردها اتخاذ کرد و تا حدودی آموزش و تعلیمات دینی در مدارس مجاز شناخته شد و در اواخر این دهه نخست وزیر، کردها را به دلیل خدمات در ارتش ستود (بئورالیم، ۱۳۷۸: ۵۸). در انتخابات ۱۹۵۰ کردها از حزب دموکرات مندرس حمایت کردند، تعدادی از کردها به مجلس ملی ترکیه راه یافتند و کرسی های کابینه را به دست گرفتند (نقدی نژاد، ۱۳۷۸: ۶).

در دهه ۱۹۶۰ احزاب و حرکت های چپ گرای متعددی در ترکیه شکل گرفت که مهم ترین آنها حزب کارگران ترکیه بود که تا حدی سیاست تمرکزگرایانه و نیز شیوه برخورد با اقلیت ها را به باد انتقاد گرفت و کردها در بسیاری از این احزاب شرکت داشتند. در سال ۱۹۷۴ نیز حزب کارگران کردستان شکل گرفت که یک حزب چپ گرای کرد بود و چارچوب فعالیت آن بیشتر در زمینه شناساندن هویت، زبان و فرهنگ کردی بود که نشان از فعالیت دموکراتیک کردها داشت. در مجموع باید گفت واکنش دوم کردها در قبال عملکرد نظام سیاسی ترکیه، دموکراتیک تر بود، زیرا با باز شدن فضای سیاسی، کردها به جای شورش های نظامی به فعالیت های حزبی و دموکراتیک روی آوردند.

سومین واکنش یا رویکرد کردها در قبال عملکرد نظام سیاسی ترکیه، رادیکال تر از همیشه شد؛ زیرا در دهه ۱۹۸۰ حزب کارگران کردستان ترکیه دوباره سازماندهی و گسترش سیاسی یافت. در طی تابستان ۱۹۸۴ پکک تشکیل بریگادهای آزادی سازی کردستان را اعلام کرد و از پایگاه هایی در شمال عراق، حملاتی را علیه واحدهای ارتش ترکیه و ایستگاه های پلیس واقع در جنوب شرق انجام داد (نقدی نژاد، ۱۳۸۷: ۱۰). اهداف پکک صرف نظر از جدایی کامل این بود که الف) دولت ترکیه را وادار به آزاد ساختن رهبر آن اوجالان از زندان کند؛ ب) با تغییر قانون اساسی کشور دومیتهی ترک - کرد به وجود آورد؛ پ) از طریق اصلاحاتی در دولت محلی از تشکیلات منطقه ای تمرکززدایی کند؛ ت) از حملات ارتش ترکیه به کردستان عراق جلوگیری کند (یاووز، ۱۳۸۹: ۲۸۴-۲۸۳).

رویکرد چهارم کردها، رویکردی دموکراتیک است. در کنار فعالیت پکک و حمایت قشر بیشتری از این گروه، بسیاری از کردها تا حدود زیادی در درون جامعه ترکیه حل شده اند و ترجیح می دهند تا حد زیادی در یک چارچوب ملی - راست میانه و چپ - میانه فعالیت

کنند. کردتباران مورد اشاره در چارچوب فضاهای قانونی عمل می‌کنند، از پیوندهای قبیله‌ای برای انتخاب شدن در پارلمان بهره می‌گیرند و از منابع دولتی برای حفظ پایگاه حمایتی خود استفاده می‌کنند. آنان مشکل عمده‌ای با حکومت ندارند و هدف اصلی آنان تعریف جایگاه خود در جامعه ملی ترکیه ضمن پالایش و بهبود آن است. این کردها که در تجارت و دیوان‌سالاری نیز فعال‌اند، درحالی که در شهرهای بزرگ غرب ترکیه زندگی می‌کنند، مناسباتشان را با روستاهای کرد خود در شرق نیز حفظ کرده‌اند (یاووز، ۱۳۸۹: ۲۸۵). در کل وجود این شکاف عظیم اجتماعی فرهنگ سیاسی ترکیه را تحت تأثیر قرار داده است. شاید مهم‌ترین ایستار کردها نسبت به حکومت حس بی‌اعتمادی است. نکته بعدی این است که این شکاف اجتماعی در حمایت کردها از احزاب و عملکرد احزاب نسبت به آنها بعد از پیروزی مؤثر واقع می‌شود، به طوری که احزاب لائیک کمتر از کردها حمایت می‌کنند و در مقابل، کردها از حامیان اصلی احزاب راست میانه‌رو هستند؛ این وضعیت در تاریخ سیاسی ترکیه قابل ردیابی است.

۴. شکاف ارتش - جامعه مدنی

یکی از تأثیرگذارترین شکاف‌ها در فرهنگ سیاسی ترکیه، حضور نظامیان در عرصه سیاسی این کشور است. وجود امتیاز ویژه نظامیان در عرصه قدرت سیاسی ترکیه و ترس از وقوع و شکل‌گیری کودتای نظامی، روند دموکراتیزاسیون را در این کشور طی دهه‌های گذشته با مشکل مواجه کرده است. از آنجا که حضور دموکراسی کامل در یک کشور با کاهش قدرت نظامیان در عرصه سیاسی رابطه معکوس دارد، روند سیاسی ترکیه از زمان شکل‌گیری این کشور به سوی یک دموکراسی ناقص در حرکت بوده است (Tessler and Altinoglu, 2004: 24-26).

نفوذ نظامیان در عرصه سیاسی از زمان حکومت عثمانی وجود داشت. از آغاز شکل‌گیری دولت عثمانی، نقش نظامیان و نیروی کادر این دولت درهم آمیخت، زیرا فرماندهان نیروهای مسلح و سربازان ایالت‌ها و مزدوران آنها علاوه بر وظایف محوله نظامی، مأموران اداری نیز بودند. مقامات عالی‌رتبه سپاهی مانند بیک‌ها و والی‌ها و رئیس آنها یعنی پاشاها به صورت دومنظوره در فعالیت‌های اداری و نظامی شرکت می‌کردند. در قرن نوزدهم نیز سلطان عبدالحمید، واحدهایی سری با عضویت نظامیان در داخل و خارج ترکیه تشکیل داد که این اقدام او به اتحاد شرقی معروف شد که به‌منابۀ نیروی محرکه مشروطه دوم در سال ۱۹۰۸ عمل کرد. از این تاریخ به بعد نفوذ مستقیم ارتش ترکیه در تاریخ نوین این کشور آغاز شد که این نفوذ تا مرحله دستیابی مستقیم نیروهای مسلح به قدرت در سال ۱۹۰۹ به‌ویژه پس از تلاش

عبدالحمید دوم برای دور زدن قانون اساسی پیش رفت. نقش ارتش در جنگ‌های آزادیبخش و اعلام جمهوری پررنگ‌تر شد تا آنجا که نجات ترکیه از دست طمع‌ورزی‌های نیروهای بیگانه و بنیان گرفتن جمهوری نوین با نقش ارتش گره خورد و رفته‌رفته به عامل بقای نظام جدید تبدیل شد (موسوی و نورالدین، ۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۱۲).

نفوذ ارتش در دوران جمهوری بیشتر از گذشته بوده است. از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۹۷ از ۱۰ رئیس‌جمهور ترکیه تنها چهار نفر غیرنظامی بودند. این نفوذ سیاسی سنتی سبب دخالت ارتش در چهار نوبت شده است. کودتاهای ۱۹۶۰، ۱۹۷۱، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۷ موارد دخالت آشکار و مستقیم ارتش در سیاست بوده است. آتاتورک خود مخالف دخالت ارتش در سیاست بود، به طوری که قبل از رسیدن به قدرت و در زمان کمیته اتحاد و ترقی به همراه عصمت اینونو به شدت در شوراها و کمیته اتحاد و ترقی نسبت به دخالت مستقیم ارتش در امور سیاسی اعتراض می‌کرد. در اکتبر ۱۹۲۴ کمال از عموم فرماندهان ارتش درخواست کرد که از مقام وکالت مجلس استعفا دهند و اظهار داشت «نتیجه گرفته‌ام که برای حفظ انضباط لازم در ارتش مقدور نیست که فرماندهان ارتش در عین حال وکیل مجلس نیز باشند» (امینی، ۱۳۴۷: ۲۳۷). رژیم کمال سهم ناچیزی از کوشش همه‌جانبه خود را صرف نوسازی ارتش کرد. اما نباید در غیرسیاسی کردن ارتش توسط آتاتورک مبالغه کرد. قسمتی از برنامه‌های توسعه اقتصادی به خصوص در دهه ۱۹۳۰، مدیون عوامل نظامی بود. در بعضی مواقع بحرانی، فرماندهان ارتش مشاغل اداری کشور را عهده‌دار می‌شدند که معروف‌ترین آنها در ناحیه کردستان پس از شورش ۱۹۲۵ و ۱۹۳۰ بود. نفوذ ارتش در پایان این دوره به حدی بود که با اینکه آتاتورک پیش از مرگ به طور ضمنی جلال بایار نخست‌وزیر و وزیر اقتصادش را جانشین خود قرار داده بود، ارتشیان عصمت اینونو رهبر جمهوری خواه را بر مجلس تحمیل کردند و بایار چون نظامی نبود مجبور به عقب‌نشینی شد.

بحران‌های سیاسی و اقتصادی در شرایط جنگ سرد غلبه ارتش بر سیاست را در ترکیه به امری پذیرفته‌شده تبدیل کرد. از دهه ۱۹۶۰ با تشکیل شورای امنیت در سال ۱۹۶۱، ارتش ترکیه با قدرت هرچه بیشتر و با برخورداری از احترام به سبب نقشی که در محافظت از میراث حرکت آتاتورک بر عهده دارد قوانین سیاسی را تعیین می‌کند. با اصلاحات قانون اساسی در سال ۱۹۷۳، وظیفه اولیه شورای امنیت ملی گسترش یافت و توصیه به دولت در تصمیم‌گیری‌ها را نیز شامل شد. در قانون اساسی سال ۱۹۸۲ شورای امنیت ملی موقعیت برتری یافت، به طوری که توصیه‌های شورا باید در ملاحظات هیأت وزیران در اولویت باشد و همچنین تعداد و نفوذ اعضای شورا به ضرر اعضای غیرنظامی افزایش یافت (یاووز، ۱۳۸۹: ۴۳۱-۴۲۵).

در کل باید اذعان کرد که نهاد نظامی، مهم‌ترین نیروی است که از دیرباز در پشت تحولات اجتماعی-اقتصادی و سیاسی ترکیه قرار دارد، به‌طوری که لرنر و رابینسون درباره نقش ارتش در عثمانی و جمهوری نوین ترکیه معتقدند: «نیروی نظامی رهبر را تعیین می‌کرد و اقتدار نظامی، رهبر را بر سر قدرت نگه می‌داشت. در روزگاری سلطان و خلیفه را و اکنون رییس جمهور را» (کریمی‌نیا، ۱۳۸۱: ۶۵). علت اصلی دخالت نظامیان ترک در سیاست از یک طرف بی‌اعتمادی آنها به غیرنظامیان و نقش شبکه منافع اجتماعی و اقتصادی رانتی پادگان‌ها و مجتمع‌های مسکونی و بازار مصرفی نیروی‌های مسلح به‌ویژه در میان رسته‌های ارشد نظامیان و پیشینه تاریخی آنها در سیاست و وجود جهان‌بینی افراطی ارتش است که خود را نیرویی بازتاب‌دهنده وحدت اراده ملی می‌داند و از طرف دیگر تنگی افق سیاسی طبقه سیاسی و نبود فضاهای مساعد دموکراتیک و نبود سپهر عمومی باز و رشدیافته است.

اقدامات تورگوت اوزال، موازین کپنهاگ و تأثیرات آن دو

دهه ۱۹۸۰ نقطه عطفی در تاریخ جهان بود. این دهه شاهد تضعیف ساخت دولت رفاهی در اغلب کشورهای جهان بود. فروپاشی اتحاد شوروی و انقلابات در اروپای شرقی را نیز باید جزئی از فرایند عمومی اضمحلال تجدد سازمان‌نیافته به‌شمار آورد. براساس تعبیر فوق، موج سوم تجدد با ظهور لیبرالیسم نو، خصوصی‌سازی، بین‌المللی‌شدن فزاینده بازار سرمایه‌داری، پیدایش نظریه‌های دولت حداقل و کاهش در مداخلات اقتصادی دولت‌ها پدیدار شد (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۲۳-۱۲۲).

ترکیه نیز از تغییرات نئولیبرال بین‌المللی متأثر شد. انتخابات ۱۹۸۳، انتخابات سرنوشت‌سازی برای ترکیه شد. در این انتخابات تورگوت اوزال به حکومت رسید. اوزال مردی با باورهای عمیق دینی اما کاملاً پایبند به سرمایه‌داری و اقتصاد بازار آزاد بود. دوره اوزال به‌خصوص از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ دوره انقلاب اقتصادی و رهاسازی جامعه از قیود حکومتی با دغدغه امنیتی و دورانی برای عادی‌سازی ترکیه بود. این دوره، حیاتی‌ترین دوره برای ترکیه مدرن در جهت رشد و توسعه شد. سیاست‌های نئولیبرال اوزال گشایشی عمده در فضاها و فرصت‌های سیاست، اقتصاد، آموزش و رسانه به‌وجود آورد. اوزال بنیانگذار سیاست‌ورزی و رقابت در حیطه ثروت‌اندوزی فردی و نیز حضور یک زبان سیاسی تازه پیرامون خصوصی‌سازی، حقوق بشر و جامعه مدنی بود.

اقدامات اوزال که خود تحت تأثیر شرایط بین‌المللی جدید بود و تغییرات شدیدی را در پی داشت عبارت بود از: ۱. جایگزینی رویکرد صادرات‌محور به‌جای رویکرد واردات‌محور؛ ۲. حذف اصول ۱۴۱، ۱۴۲ و ۱۶۲ از قانون اساسی ۱۹۸۲ که آزادی بیان و اندیشه را ممنوع

کرده بودند؛ ۳. در پیش گرفتن اقتصاد نئولیبرالی و حذف حمایت دولت از قشرهای خاص؛ ۴. تشویق ادغام در اتحادیه اروپا و پذیرش کامل ارزش ها و نهادهای دموکراتیک؛ ۵. جذب سرمایه گذاری خارجی؛ ۶. کثرت گرایی رسانه‌ای و رشد رسانه‌های خصوصی؛ ۷. بنیانگذاری نخستین دانشگاه خصوصی (بلکنت) در ترکیه و تداوم این امر؛ ۸. دادن حق دادخواست به اتحادیه حقوق بشر به شهروندان ترکیه؛ ۹. به عرصه عمومی کشیدن اسلام به دلیل جلوگیری از کمونیسم؛ ۱۰. باز کردن پای گسترده اتحادیه اروپا به ترکیه (Tessler and Altinoglu, 2004).

اقدامات اوزال دارای تأثیرات ساختاری بود که در درازمدت مؤثر واقع شد. این تأثیرات عبارت است از: ۱. ظهور طبقه جدید متوسط شهری؛ ۲. رشد بورژوازی آناتولیایی یا همان بیرهای آناتولی؛ ۳. ترکیب ارزش‌های روستایی با هنجارهای شهری در سایه بورژوازی و طبقه متوسط؛ ۴. ظهور کثرت گرایی سیاسی و اجتماعی؛ ۵. کاهش سانسور در سایه رشد رسانه‌های خصوصی؛ ۶. رشد نقد دولت و شکسته شدن تابوی دولت مقدس؛ ۷. ابزار محور شدن دولت برای تأمین رفاه عموم به جای هدف محوری این نهاد؛ ۸. باز شدن فضا برای مانور اسلام‌گرایان در سایه به صحنه کشیده شدن آن از سوی دولت در جهت مقابله با نفوذ کمونیسم؛ ۹. تغییر روند دولت بوروکراتیک به سوی یک دموکراسی باز؛ ۱۰. رشد لیبرالیسم سیاسی در سایه لیبرالیسم اقتصادی؛ ۱۱. رشد طبقه روشنفکران اسلامی؛ ۱۲. رشد احزاب محلی و ملی؛ ۱۳. تغییر جهت تصمیم‌سازی‌ها از نخبگان بوروکراتیک سنتی به سوی نخبگان جدید؛ ۱۴. رشد روابط دولت با طبقات اقتصادی و تجاری؛ ۱۵. توسعه نقش فعالان اقتصادی مثل MUSIAD و TUSIAD در جامعه مدنی (Tessler and Altinoglu, 2004).

در کنار اقدامات اوزال باید به تأثیر موازین اتحادیه اروپا در رشد جامعه مدنی و کاهش شکاف‌های اجتماعی ترکیه و تغییر فرهنگ سیاسی نیز توجه داشت. اگر اقدامات اوزال بیشتر اقتصادمحور بود و تأثیرات آن جنبه‌های دیگر را پوشش داد، موازین کپنهاگ تغییرات فرهنگی و سیاسی و حقوقی را شامل شده و در کنار اقدامات و رویکردهای نئولیبرالیستی اوزال، سبب تغییرات شدیدی در جامعه ترکیه شده است.

در نشست سران شورای کپنهاگ در سال ۱۹۹۳، موازین عضویت اتحادیه اروپا مشخص شد و کشورهای داوطلب عضویت باید قبل از شروع مذاکرات الحاق شرایط لازم برای احراز موازین سیاسی به‌عنوان اولین مجموعه این موازین را ایجاد کنند. از آنجا که موازین کپنهاگ مستلزم اعمال برخی اصلاحات دموکراتیک از سوی کشورهای داوطلب عضویت و همچنین شناسایی حقوق گروه‌های فرهنگی است، ترکیه نیز دست به برخی اصلاحات عمده حقوقی زد که می‌توانست به دگرگونی مناسبات دولت - جامعه به زیان دولت منجر شود. اتحادیه اروپا براساس موازین کپنهاگ از طریق اعطای مشوق‌های مادی و حمایت‌های حقوقی به بازیگران

محلی، ابزار مؤثری را در راستای دگرگونی ریشه‌ای ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای داوطلب عضویت از جمله ترکیه ابداع کرد (یاووز، ۱۳۸۹: ۸۹).

مجموعه خواسته‌های اتحادیه اروپا برای پذیرش ترکیه در این اتحادیه و مجموع تلاش‌های ترک‌ها برای رسیدن به آن از پنج لحاظ سبب رشد جنبش‌های میانه‌رو و جامعه مدنی شد: الف) از لحاظ اقتصادی بورژوازی نوحاسته مورد توجه قرار گرفت، زیرا یکی از خواسته‌های اتحادیه اروپا رسیدن به شرایط اقتصادی لازم بود؛ ب) از لحاظ سیاسی یکی از شروط اتحادیه اروپا، رشد جامعه مدنی و شناسایی حقوق گروه‌های فرهنگی بود و در این فضا بود که احزاب اسلام‌گرا و کرد اجازه حضور در جامعه مدنی نیم‌بند ایجاد شده بعد از کودتای ۱۹۸۰ را به دست آورند؛ پ) تغییرات حقوقی: مجموع تغییرات حقوقی نیز در آماده کردن و رشد جامعه مدنی در ترکیه مؤثر بود که از این موقعیت جنبش اسلام‌گرای میانه‌رو احزاب کرد استفاده حداکثری برد؛ ت) استفاده از شعار اتحادیه اروپا بعد از ۱۹۹۹ توسط اسلام‌گرایان هم در جذب آرا و هم در تغییر افکار عمومی و به خصوص افکار سران سکولار نسبت به جنبش اسلام‌گرایی که قبلاً مخالف الحاق بودند مؤثر افتاد؛ ث) تغییر رویکرد اسلام‌گرایان: نوع خواسته‌های اتحادیه اروپا نشان از رد رادیکالیسم داشت. اسلام‌گرایان نیز با تأثیرپذیری از این خواسته و تلاش برای رسیدن به اتحادیه و با هدف استفاده از استانداردهای اتحادیه اروپا برای ماندگاری در نظام سیاسی ترکیه، نوع رویکرد خود را به میانه‌روی تغییر دادند. به عبارت بهتر اسلام‌گرایان بعد از ۱۹۹۷ نگاه ابزاری به اتحادیه داشتند و به همین جهت نسبت به آن سمپاتی نشان دادند و در این رویکرد تغییر رادیکالیسم اسلام‌گرایان الزامی بود.

دگردیسی در فرهنگ سیاسی ترکیه

دگردیسی در فرهنگ سیاسی ترکیه و رشد جامعه مدنی و متعاقب آن بالادادن اسلام‌گرایی میانه‌رو که خود حاصل دگردیسی جنبش اسلامی در ترکیه است، ثمره ترکیبی از فراگردهای در حال پیشرفت آزادسازی، ایجاد فضاهای رقابتی، توانمندی فزاینده بورژوازی مسلمان آناتولی، توسعه سپهر عمومی و حضور روشنفکران جدید در عرصه عمومی است.

انتخابات ۱۹۸۳ سرنوشت ترکیه را به نحوی دیگر رقم زد. از این زمان به بعد اقدامات اوزال و مجموعه فشارهای اتحادیه اروپا برای ایده‌آل‌سازی و آماده‌سازی ترکیه برای ورود به این اتحادیه، سبب تغییرات شدیدی در عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ ترکیه شد. شاید مهم‌ترین این تغییرات، رشد طبقه متوسط و جامعه مدنی باشد که این طبقه میانه سبب ترمیم نسبی چهار شکاف موجود در جامعه ترکیه شده است. با رشد طبقه جدید بورژوازی، جامعه مدنی ترکیه رفته‌رفته جان گرفت. رشد جامعه مدنی نیم‌بند ترکیه که از دهه‌های قبل شروع

شده بود سبب شد چندپارگی‌های تاریخی فرهنگ سیاسی ترکیه کاهش یابند. از یک سو رشد جامعه مدنی و اجازه یافتن اسلام‌گرایان برای حضور در صحنه سیاسی جامعه موجب شد نه تنها اسلام‌گرایان از اندیشه‌های ستیزه‌جویی خود در برابر نظام لائیک بکاهند، بلکه رویکرد لائیک‌ها نیز در برابر اسلام‌گرایان تغییر یافت. به عبارت بهتر، اندیشه‌ورزی اسلام‌گرایان در سایه رشد بورژوازی اسلام‌گرا و باز شدن فضای عمومی و جامعه مدنی برای فعالیت آنها، سبب شد شکاف اسلام‌گرایی و سکولاریسم با تعدیل نگاه و عملکرد هر دو گروه و محدود شدن فعالیت‌های آنها در زمینه سپهر عمومی و قانونی، تا حد زیادی ترمیم شود. اصلاحات اقتصادی نتولیرال تورگوت اوزال و اصلاحات سیاسی با هدایت اتحادیه اروپا سبب شد در ترکیه مناقشه بر سر ارزش‌ها و هویت‌ها میان بورژوازی و بقیه جامعه کمتر شود و بورژوازی با اعمال ارزش‌ها و هنجارهای اتحادیه اروپا در کسوت عامل اصلی تحول سیاسی پا به میدان بگذارد. بورژوازی جدید که همان بورژوازی آناتولیایی است با پیشبرد یک دگردیسی اقتصادی همراه با فرهنگی دینی و محافظه‌کار، سودای بازتعریف ترکیه را دارد. این بورژوازی در کنار روشنفکران مسلمان بهترین محرک جامعه مدنی ترکیه است و شکاف‌های تاریخی این جامعه را یک‌به‌یک ترمیم می‌کند.

در همین زمینه، شکاف دوم نیز در حال ترمیم است. ترکیه در سایه رشد بورژوازی آناتولیایی، فراگردهای دوگانه و مقارن یکپارچگی و قطبی شدن را از سر گذرانده که در این فرایند، فاصله بین شهر و روستا و طبقات پایین و بالا کاهش یافته است. با کاهش نقش دولت در اقتصاد و بهره‌وری و کارآمدی در عرصه اقتصاد و از سوی دیگر فشارهای اتحادیه اروپا در جهت کاهش تعداد بیکاران و کاهش فاصله طبقاتی و افزایش درآمد سرانه ملی و تغییر نوع کشاورزی از سنتی به تجاری، تغییرات بسیاری در عرصه شکاف مرکز - پیرامون ایجاد شده به طوری که طبقات پایین ترکیه روزبه‌روز در حال کاهش فاصله خود با طبقات بالا هستند (یاووز، ۱۳۸۹: ۴۴۳-۴۲۳). شکاف مرکز - پیرامون با در پیش گرفتن اخلاق کارآفرینانه و رشد جامعه مدنی در ترکیه در بعد از دهه ۱۹۸۰ در حال تغییر بوده است. گرایش‌های ضدمرکز و مخالفت با سیاست‌های تمرکزگرا در حال دگردیسی جدی است؛ به طوری که تجربه حزب AKP نشان می‌دهد این حزب در عین حمایت شدید از سوی بورژوازی آناتولیایی، بسیاری از آرای طبقات پایین جامعه را نیز جذب کرد. به عبارت بهتر آرای حزب AKP در انتخابات ۲۰۰۲، ۲۰۰۷، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۵ نشان از کاهش شکاف طبقاتی و اقتصادی و نیز کاهش شکاف شهر و روستا دارد که این امر حاصل تغییرات اقتصادی و سیاسی در ترکیه است.

در کنار شکاف‌های قبلی، مهم‌ترین شکاف ترکیه فعلی، شکاف قومیتی است. ترکیه در میانه یک منازعه قدرت بین نیروهایی با گرایش‌های چندفرهنگی و نیروهای همگن‌ساز بر سر

مسائل کردی و اسلامی درگیر است. اما آنچه مایه خوش‌بینی است، رشد جامعه مدنی این کشور است. رشد جامعه مدنی ترکیه، روحیه رقابت دموکراتیک را بین اقوام کرد و ترک ایجاد کرده است. هرچند پ‌ک‌ک و اندیشه مبارزه مسلحانه علیه ایدئولوژی کمالیسم و دولت مرکزی همچنان وجود دارد، در سایه رشد جامعه مدنی تحت تأثیر اقدامات اوزال و شرایط کپنهاگ احزاب کرد برای مبارزه دموکراتیک‌تر به عرصه سیاسی و قانونی کشیده شده‌اند و مطالبات خود را از طریق نقش‌آفرینی در درون نظام پی می‌گیرند.

در طول این تغییرات، اتحادیه اروپا نیز در چارچوب موازین کپنهاگ از آنکارا خواست تا نظام حقوقی خود را اصلاح و حقوق اقلیت کرد را تأمین کند و حتی بسیاری از سیاستمداران ترک به این نتیجه رسیده‌اند که «راه اتحادیه اروپا از دیاربکر - بزرگ‌ترین شهر کردنشین جهان - می‌گذرد» (قهرمانپور، ۱۳۸۸)؛ بنابراین از یک طرف فشار اتحادیه اروپا و از طرف دیگر اقدامات اوزال و سایر سیاستمداران ترک موجب شد احزابی مثل حزب جامعه دموکراتیک یا حزب خلق دموکراتیک در عرصه سیاسی حاضر شوند که همین، سبب جذب کردها در نظام سیاسی و کاهش محسوس اندیشه مخالفت و ضدیت با رژیم و تبدیل آن به اندیشه رقابت درون نظامی شده است.

از سوی دیگر گرانیگاه اقتدار اجتماعی و سیاسی، در پرتو سیاست‌های اقتصادی اوزال و اصلاحات اتحادیه اروپایی، از دیوان‌سالاری نظامی - غیرنظامی به ائتلاف مدنی به رهبری بورژوازی منتقل شده است. اقتدار ارتش در پی سه تغییر و رویداد کاهش یافته است: ۱. رشد بورژوازی جدید با رویکرد کاملاً دموکراتیک در سایه اصلاحات نئولیبرال اوزال؛ تحت تأثیر پشتوانه مالی این بورژوازی طبقه تازه‌ای از روشنفکران رشد کردند که فارغ از پیوندهای دولتی تأثیر زیادی در بازتعریف زبان سیاسی در ترکیه براساس گفتمان‌های جهانی حقوق بشری، دموکراسی و اقتصاد آزاد داشتند؛ ۲. موازین کپنهاگ نیز آشکارا متوقع کاهش نقش ارتش در ساختار سیاسی حکومت بود؛ ۳. ارتش در پی کودتای نرم ۱۹۹۷ و در اثر اعمال سیاست‌های سختگیرانه علیه گروه‌های مسلمان و نیز ظهور بارز نهادهای اسلامی در سپهر عمومی پایگاه قدرت توده‌ای خود - متدینان سنی - را از دست داد. بعد از این کودتا توازن قدرت به نفع غیرنظامیان تغییر یافت.

بنابراین با رشد جامعه مدنی و بورژوازی آناتولیایی و شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در سایه اقدامات اوزال و فشار اتحادیه اروپا، شکاف‌های موجود در ترکیه در حال تعدیل‌اند. این شکاف‌ها هنوز وجود دارند، ولی از شدت قطب‌بندی سابق کاسته شده است. همین روند خود سبب تغییرات محسوس در فرهنگ سیاسی ترکیه شده است. فرهنگ سیاسی ترکیه از وضعیت محدود - تبعی به سوی فرهنگ سیاسی مدنی در حال تغییر است. فرهنگ سیاسی ترکیه که

دارای ویژگی‌هایی چون اقتدارگرایی و دولت‌محوری، عدم انسجام سیاسی، بی‌اعتمادی و سوءظن به هرم سیاسی، مطلق‌گرایی در رفتار سیاستمداران، نگاه ایدئولوژیک به سیاست و فردمحوری بود، در سایه رشد جامعه مدنی که سبب تعدیل شکاف‌های اجتماعی به‌عنوان بنیان‌های شکل‌گیری فرهنگ سیاسی شده، تغییر کرده و دارای ویژگی‌های جدیدی مثل تساهل‌گرایی، جمع‌گرایی به جای فردمحوری، نسبی‌گرایی و نگاه هویت‌محور به‌جای ایدئولوژی‌محور شده است (Tessler and Tessler and Altinoglu, 2004: 26-46). بگوم بورک در مطالعات میدانی خود در سال ۲۰۱۰، با رصد کردن گسترش فرهنگ مدارا و تحمل در فرهنگ سیاسی ترکیه در سایه اقدامات اوزال و کپنهاگ، رشد جامعه مدنی ترکیه را که حاصل اقدامات دولت در کنار بورژوازی است، عامل اصلی تغییر شکاف‌ها به‌عنوان بنیان‌های فرهنگ سیاسی می‌داند (Burk, 2010: 69) در کل در ترکیه تغییر از ترمینولوژی سکولار قوم‌محوری به ترمینولوژی دموکراتیک اسلامی یعنی رد پالایش آشکار آنچه می‌توان ارزش‌های رادیکال غربی نامید و پیوند با ارزش‌های مطلوب بومی - سنتی و دینی در حال شکل‌گیری است.

نتیجه

در هر نظام سیاسی، یک قلمرو ذهنی سازمان‌یافته در زمینه سیاست و قدرت وجود دارد که خود نظام سیاسی متأثر از آن است. نظام سیاسی ترکیه نیز از همین قاعده مستثنا نیست؛ اما در چند دهه اخیر تحولات اجتماعی ترکیه به سمت کاهش قطب‌بندی شکاف‌های اجتماعی پیش رفته است؛ با این امر، از یک طرف زمینه برای تجمع منافع واگرای جریانات و نیروهای سیاسی و اجتماعی مناسب‌تر شده و در واقع امکانات زیادی برای نهادینه شدن و تحکیم سازوکارهای دموکراسی فراهم آمده و روابط نامطلوب و یک سویه دولت با جامعه بهبود یافته و دگرگونی‌های وسیعی در اجتماع و در میان نخبگان دولتی ایجاد شده است. از طرف دیگر همین کاهش قطب‌بندی شکاف‌ها تغییرات گسترده‌ای در فرهنگ سیاسی ترکیه ایجاد کرده که مهم‌ترین این تغییرات ایجاد ذهنیت تغییر فضای یکسویه پیشین در رابطه دولت و جامعه و نیز بروز اندیشه‌های تساهل‌گرایانه از هر دو طرف (جامعه و دولت) بوده است. این تغییرات سبب شده که گروه‌های اسلام‌گرا، نه تنها از رویکرد ضد دولتی خود دست بردارند و میانه‌روتر شوند، بلکه رهبران دولتی نیز برخلاف گذشته نسبت به اسلام‌گرایان به‌جای وضعیت تهاجمی، حالت دفاعی اتخاذ کرده‌اند که مجموع این تغییرات سبب شده گفت‌وگوهای میان‌رو موجود در ترکیه نسبت به گفت‌وگوهای رادیکال اسلام‌گرا و سکولار از سوی جامعه مدنی ترکیه برای ترکیه امروز مفید تلقی شود و با اندیشه لیبرالی جامعه مدنی بیشترین همراهی را داشته باشد. به‌طور کلی تغییرات در فرهنگ سیاسی ترکیه به سوی فرهنگ مدنی‌تر، گفت‌وگویی میان‌روتر و

لیبرال‌تر را طلب می‌کند که در میان گفتمان‌های موجود در این کشور، گفتمان اسلام‌گرایی اردوغانی بیشترین همپوشانی را با آن دارد و همین عامل رشد و بقای این گفتمان در این کشور بوده است.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۸)، «راهبردهای اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی و تضمین امنیت فرهنگی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۳، بهار.
۲. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۷)، «بررسی تعاملات فرهنگ سیاسی و تحزب در ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، ش ۳، پاییز.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، آموزش دانش سیاسی، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
۴. ----- (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
۵. ----- (۱۳۷۲)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: نشر نگاه معاصر.
۶. بنورالما (۱۳۷۸)، آخرین مستعمره: بحران کردستان ترکیه از آغاز تا کنون، تهران: پژوهنده.
۷. برتران بدیع (۱۳۷۶)، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
۸. کنдал عصمت، شریف مصطفی نازدار وانی (۱۳۸۷)، کردها، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر روزبهان.
۹. گراسیموس، کارابلیاس (۱۳۸۱)، تجربه روابط نظامیان و غیرنظامیان در ترکیه، ترجمه پریسا کریمی‌نیا، نگاه، ش ۲۸، آبان.
۱۰. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.
۱۱. قهرمانپور، رحمن (۱۳۸۹)، معضل کردی AKP ترکیه، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، اسفند.
۱۲. رایبسون، ریچارد (۱۳۴۷)، جمهوری اول ترکیه، ترجمه ایرج امینی، تبریز: کتابفروشی تهران.
۱۳. موثقی، احمد (۱۳۸۰)، «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۵۴، زمستان.
۱۴. موثقی، سید احمد (۱۳۸۱)، «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۲۰»، فصلنامه سیاست.
۱۵. نورالدین، محمد؛ موسوی، سید حسین (۱۳۸۳)، ترکیه جمهوری سرگردان: بررسی روابط دینداری و سکولارها در جامعه ترکیه، مرکز پژوهش‌های علمی و استراتژیک خاورمیانه.
۱۶. نقدی‌نژاد، حسن (۱۳۸۷)، نبرد بی‌پایان، مبارزه ترکیه با کردها، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، خرداد.
۱۷. یاووز، هاگان (۱۳۸۹)، سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیه، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.

ب) خارجی

18. Burak, begum (2011), Turkish political culture and civil society: An Unsetting couply, Turkish journal of international relation. vol.10. no.1.
19. Berberoglu, berch (1982), Turkey in crisis: from state capitalism to neocolonialism, landan, <https://www.jstor.org/stable/194572> .
20. M.l.karaman and bulent ares (2000), The crises of civil society in turkey, journal of economic and research 2, 2.
21. Tesler, mark and Ebru Altionglu (2004), Political culture in turkey: connection among attitudes toward democracy, the military and islam, Democratization, vol, 11, no.1, February.
22. Sami, selcuk, (1999), Laiklik va Demokrasi, turkiye gunlugu, 56 summer.
23. Parvin, m. and Hic m (1984), Land reform versus hural agricultural reform, in international journal of middle east studies, 16 (2), 212.